

مقاله پژوهشی: منطقه‌گرایی ایرانی و حکمرانی جهانی در ایران باستان

علی احمدی^۱، فرهاد قاسمی^۲، عبدالرحیم پدرام^۳، محمدصادق کوشکی^۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۲۸

چکیده

منطقه‌گرایی و نظم امنیتی ایران باستان، انباشته‌ای از سیستم‌های محلی و منطقه‌ای را در درون سیستم جامعی به نام امپراتوری و به عبارتی بهتر، شاهنشاهی جای داده بود. پراکندگی قومی، جغرافیایی و مذهبی از ویژگی‌های چنین سیستمی بود. از برجسته‌ترین سیستم چندپیکری برآمده از چنین انباشتی، حکمرانی و مدیریت نظم آن بود. بخش‌های ناهمسان، پیوند میان آنها و سیستم مرکزی، هماهنگ‌سازی سیستم‌ها، هم‌زمانی و هم‌افزایی میان آنها، و در نهایت هم‌پایان کردن آنها بر نقطه یا هدف یکسان، نظم را به‌عنوان معمای اصلی آنها مطرح نموده بود. یافتن راهی برای پاسخ به چنین معمایی نیازمند نوآوری در نظم و حکمرانی بود. پرسش اساسی این است که؛ ایران باستان چه روش‌های نوآورانه‌ای برای پاسخ به معمای نظم در سیستم چند بدنه شاهنشاهی باستان تدارک دیده است؟ «ساتراپی» به‌عنوان منطقه‌گرایی ایران باستان پاسخی به چنین پرسشی بوده است. هدف پژوهش، واکاوی این نظم و آشکارسازی نوآوری ایرانی در منطقه‌گرایی است. روش تحقیق به‌صورت کیفی بوده و از تکنیک بررسی اسنادی و کتابخانه‌ای برای جمع‌آوری داده‌ها استفاده شد. برجسته‌ترین دستاورد پژوهش حاضر، پیوندسازی میان قدیمی‌ترین نوآوری ایران در نظم قدیم با منطقه‌گرایی است که امروزه به‌عنوان الگویی از حکمرانی جهانی مطرح است.

کلیدواژه‌ها: غرب آسیا، منطقه، منطقه‌گرایی، منطقه‌سازی، ایران باستان.

۱. دانشجوی دکتری امنیت ملی (گرایش مطالعات امنیت ملی) دانشگاه عالی دفاع ملی و تحقیقات راهبردی (نویسنده مسئول) ali_ahmadi200887@yahoo.com
۲. دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۳. استادیار دانشگاه عالی دفاع ملی و تحقیقات راهبردی.
۴. استادیار گروه مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

اصولاً می‌توان پیشینه منطقه‌گرایی را به دوران امپراتوری‌های باستان نسبت داد، زمانی که قدرت‌ها و خاندان‌های مسلط برای دسترسی به منابع اقتصادی بیشتر از یک‌سو و یافتن امنیت افزون‌تر از سوی دیگر کشورگشایی کرده و در حد توان یک منطقه جغرافیایی را زیر چتر قدرت نظامی خود به هم پیوند داده و نوع خاصی از وحدت و همگرایی را میان آن‌ها ایجاد می‌کردند. البته به دلیل محدودیت‌های حوزه فعالیت‌های اقتصادی و نقش بسیار اندک تجارت در زندگی اقتصادی دوره‌های قدیم، امپراتوری‌ها بیشتر به تصاحب ثروت سرزمین‌های مجاور و نیز دستیابی به امنیت بیشتر در سایه دفع تهدید حکومت‌های محلی می‌اندیشیدند. شاید یکی از دلایلی که برخی از صاحب‌نظران هنوز هم منطقه‌گرایی را نوعی سیاست قدرت‌های جهانی یا منطقه‌ای برای تصاحب ثروت‌ها و تسلط امنیتی بر یک منطقه جغرافیایی خاص می‌دانند، ریشه در همین نگرش داشته باشد (سلیمی، ۱۳۸۸). با این حال، مفهوم منطقه‌گرایی و نظم امنیتی در ایران باستان کمتر موضوع پژوهش بوده است. هرچند برخی پژوهش‌ها مفهوم پادشاهی و جایگاه شاه در برابر خدایان و مردمان در دوران هخامنشی، سلوکی، اشکانی و ساسانی را توضیح می‌دهند.

آنچه درباره تاریخ ایران باستان برجسته است، مواردی از تداوم، گسست و دگرگونی‌ها در خصوص مفهوم پادشاهی و تاریخ اجتماعی ایران باستان است. مسلماً عناصر تداوم از بسیاری جهات وجود دارد و تغییرات و تحولات بیشتری هم هست که باید بررسی کرد تا بتوان جهان ایران باستان را فهمید. راوندی معتقد است:

«در حدود ده قرن، تمام یا قسمت‌هایی از خاک بعضی از ملل متمدن باستانی (نظیر بابل، کلد، آشور، مصر، هندوستان و یونان) چندی جزو قلمرو شاهنشاهی ایران بوده است» (راوندی، ۱۳۸۳: ۸).

سرزمین ایران باستان از دوره کورش به بعد منحصر به خاک ایران کنونی نبوده است. به این ترتیب، منظور از نظم منطقه‌ای ایران در این دوره، مجموعه سرزمین‌ها و کشورهای است که در دوران باستان، مدت زمانی جزو قلمرو امپراتوری ایرانی بوده یا به‌مناسبتی با امپراتوری ایران نیز مناسبات سیاسی و اقتصادی داشته‌اند. در پرتو این بررسی، دو نکته به دست خواهد آمد:

اول) شناخت سازمان‌های سیاسی و اجتماعی به‌همراه خواستگاه، کنش و واکنش میان اجزای

این سازمان‌ها و نحوه تعامل با بیرون از مرزها؛

دوم) نوآوری‌های ایرانی در پاسخ به معماهای امنیتی و شکل‌دهی به نظم منطقه‌ای خود در مقایسه با تمدن کشورها و امپراتوری‌های قبل، هم‌عصر و بعد از خود به‌ویژه دوره کنونی. از آنجایی که «نظم» هم‌زاد شکل‌گیری واحد سیاسی در جهان است و روابط بین‌الملل نیز بر پایه و در پاسخ نظم شکل گرفته است، نظام بین‌الملل در گذار تاریخی و فرایند شکل‌گیری نظم، دوره‌های مختلفی را پشت سر گذاشته است که با پیچیده‌شدن فرایند، افزایش شدت آن، تعداد بازیگران و الگوهای رفتاری واحدها، تحولات درونی واحدها، چگونگی و الگوی نظم را متأثر ساخته است. هر یک از این امپراتوری‌ها نیز نظم خاصی را بر منطقه و قلمرو تحت حاکمیت خود ایجاد نموده‌اند. نظام‌های سیاسی که در این دوره بر سر کار آمده‌اند، سعی داشتند با بازنگری تعریف قدرت و تغییر برخی نهادها و گسترش نهادهای دیگر، خود را در سطح یک امپراتوری قدرتمند حفظ کنند.

سؤال اصلی این است که؛ ایران در دوره باستان، با چه مشکلاتی برای مدیریت نظم مواجه بوده است؟ ایران باستان چه روش‌های نوآورانه‌ای برای پاسخ به معمای نظم در سیستم چند بدنه شاهنشاهی باستان تدارک دیده است؟ به نظر می‌رسد، نظام ساتراپی به‌عنوان منطقه‌گرایی ایران باستان پاسخی به چنین پرسشی بوده است.

۲. پیشینه‌شناسی پژوهش

با وجود نوشتارهای قدیمی تا قبل از جنگ جهانی اول، اندیشه منسجم یا توسعه نظریه‌های مربوط به سیاست داخلی دولت‌ها در رابطه با نظم در روابط بین‌الملل صورت نگرفته است (دوثرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۶). علاوه بر این، با وجود اینکه مفهوم پادشاهی و جایگاه شاه در برابر خدایان و مردم، در دوران هخامنشی، سلوکی، اشکانی و ساسانی مورد مطالعه برخی صاحب‌نظران قرار گرفته است (راوندی، ۱۳۸۳؛ کرتیس و استوارت، ۱۳۹۲؛ سامی، ۱۳۸۹؛ دیاکونوف، ۱۳۹۱؛ تفضلی، ۱۳۸۷؛ نفیسی، ۱۳۷۸ و ۱۳۹۰).

بر این مبنای، تاریخ اجتماعی ایران باستان موضوع پژوهش‌های مختلفی بوده است. تاریخ اجتماعی و زندگی مردم ایران به‌معنای شرح حیات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فکری و هنری ایرانیان است. با این وصف، در میان آثار منتشر شده اعم از تحقیقات، رساله، کتاب و حتی مقالات علمی، اثری که به‌طور مشخص به منطقه‌گرایی ایران باستان پرداخته باشد، به‌دست نیامد. از این

حیث، این مقاله فاقد پیشینه‌ای است که به‌طور مستقیم به موضوع منطقه‌گرایی ایران باستان پرداخته باشد. با این وجود، آثاری وجود دارد که مرتبط با موضوع می‌باشند.

۱-۲. دوره باستان (به‌طور عام)

مجموعه «ایده ایرانی» در سه جلد شامل: شکل‌گیری امپراتوری هخامنشی، پارتیان و ساسانیان، شرح جامع وجوه گوناگون پادشاهی، دین و جامعه از دیدگاه خبرگان سکه‌شناسی، لغت‌شناسی، تاریخ، تاریخ هنر و باستان‌شناسی از این سه دوره ارائه می‌دهند (کرتیس و استوارت، ۱۳۹۲؛ و سامی، ۱۳۸۹).

۲-۲. دوره هخامنشی

تمدن هخامنشی، بر اساس کتیبه‌های هخامنشی، آثار هنری، حجاری، معماری و سایر صنایع، کتیبه‌های شرق باستان حریم غربی و شرقی و شمالی ایران که در زمان هخامنشیان ضمیمه ایران بوده‌اند، اسفار تورات، مندرجات اوستا، نوشته‌های تاریخ‌نویسان قدیم یونان و روم، نوشته‌های تاریخ‌نویسان ایرانی بعد از اسلام، تحقیقات باستان‌شناسان و دانشمندان ایرانی و اروپایی در مورد تمدن هخامنشیان و ارتباط آن با سایر مدنیت‌های شرق، عقیده و نظر باستان‌شناسان و دانشمندان اروپایی درباره اهمیت تمدن هخامنشی، سعی دارد تصویری روشن و واقعی از این دوره ارائه دهد (سامی، ۱۳۸۹).

۳-۲. دوره اشکانیان

«کلاوس شپیمان»^۱ (۱۳۸۴)، «یوزف ولسکی»^۲ (۱۳۹۳)، «نیلسون دوبوزا»^۳ (۱۳۴۲)، «رومن گریشمن»^۴ (۱۳۸۹ و ۱۳۷۲) و «میخائیل میخائیلوویچ دیاکونوف»^۵ (۱۳۹۱) به بررسی میراث اسکندر و تأسیس امپراتوری سلوکیان، امپراتوری جهانی پارت، پارت و روم، انقراض پادشاهی پارت و فرهنگ ایران در عهد پارتیان پرداخته‌اند و در این آثار، تصویری محققانه از دوره اشکانیان ارائه می‌دهند.

1. Klaus Schippmann
2. Jozef Wolski
3. Neilson Carel Debevoise
4. Roman Ghirshman
5. Mikhail Mikhailovich Diakonoff

۴-۲. دوره ساسانیان

«سامی» (۱۳۸۹)، «تفضلی» (۱۳۸۷)، «ولادیمیر گریگوریویچ لوکوتین»^۱ (۱۳۶۵)، «دریایی» (۱۳۸۵) به بررسی وضع ملت، دولت و دربار دوره شاهنشاهی ساسانیان پرداختند. «پورشریعتی» (۱۳۹۸) افول و سقوط شاهنشاهی ساسانی (اتحادیه ساسانی-پارتی و فتح ایران به دست عرب‌ها) را به‌همراه طبقات جامعه ایرانی دوره ساسانی، شکل‌گیری و ایدئولوژی دولت ساسانی، تاریخ سیاسی و جریانات دینی در این دوره را مورد بررسی قرار داد.

هرچند ادبیات تاریخی در مورد ایران باستان از غنای زیادی برخوردار است؛ اما موضوع منطقه‌گرایی از جمله موضوعاتی است که در مطالعه ایران باستان چندین مورد توجه قرار نگرفته است. بخشی از این موضوع به مفهوم منطقه‌گرایی مربوط می‌شود که همان علم روابط بین‌الملل مربوط به دوره بعد از جنگ جهانی دوم بوده و در ادبیات غربی بدون توجه به ریشه اصلی آن مطرح شده است. در ادبیات به‌گونه‌ای به منطقه‌گرایی پرداخته شد که ریشه اصلی به سهو یا عمد به فراموشی سپرده شود. درحالی‌که، منطقه‌گرایی اساس حکمرانی بر نظم جهان‌پایه ایران باستان بوده است. بر این اساس، هدف اصلی پژوهش حاضر نمایان ساختن اصالت ایرانی مفهوم منطقه‌گرایی و سازوکارهای آن در ایران باستان است؛ سازوکارهایی که با وجود ادبیات گسترده منطقه‌گرایی از دوران بعد جنگ جهانی دوم هنوز ابعدی نوآورانه را به خود اختصاص داده است.

۳. روش‌شناسی پژوهش

در این پژوهش از روش تحقیق کیفی (اسنادی و کتابخانه‌ای) استفاده شده است و منظور از دوره باستان ایران سه امپراتوری هخامنشی، اشکانی (یا پارتی) و ساسانی است. این دوره به لحاظ زمانی خود، ده قرن از تاریخ ایران باستان را دربر می‌گیرد. هدف پژوهش حاضر، واکاوی نظم و آشکارسازی نوآوری ایرانی در منطقه‌گرایی است.

برجسته‌ترین دستاورد پژوهش حاضر، پیوندسازی میان قدیمی‌ترین نوآوری ایران در نظم قدیم با منطقه‌گرایی است که امروزه به‌عنوان الگویی از حکمرانی جهانی مطرح است. این پژوهش از گونه تأخیر نظری است؛ یعنی تلاش برای نظریه‌پردازی در مورد منطقه‌گرایی از دیدگاه ایرانی دارد. با توجه به ویژگی ذکر شده، در انتهای مقاله حاضر به استنتاج و مفهوم‌سازی نظری پرداخته خواهد شد.

۴. تجزیه و تحلیل یافته‌ها

۴-۱. الگوی حکمرانی نظم جهانی در ایرانی باستان

ایران کشوری پهناور در جنوب غرب آسیا است. روزگاری مرکز چند امپراتوری بوده است. نظام‌های امپراتوری که در ایران بر سر کار آمدند، سعی کرده‌اند با بازنگری تعریف قدرت، تغییر برخی نهادها و گسترش نهادهای دیگر خود را در سطح یک امپراتوری قدرتمند حفظ کنند. هخامنشیان که به مدت ۲۲۰ سال (۵۵۰ تا ۳۳۰ پ.م.) بر بخش بزرگی از جهان شناخته شده آن روز فرمان می‌راندند، تأثیری بنیادین بر دوره‌های پسین گذارده است (راوندی، ۱۳۸۳: ۴۵۷-۴۵۸). در قلمرو پادشاهی هخامنشی اقوام بسیاری با آیین‌های خود زندگی می‌کردند (ایمان‌پور، ۱۳۸۸: ۲۳). سامی معتقد است:

«ایران هخامنشی در ثلث آخر قرن ششم پیش از میلاد تا دو قرن بعد یعنی ثلث آخر قرن چهارم پیش از میلاد، تقریباً مالک تمام کشورهای متمدن آن روز (به جز یونان) که هر کدام از آن کشورها نیز به تنهایی خود صاحب و وارث تمدن‌های چند هزار ساله پیش از خود بوده‌اند، گردید. حدود این شاهنشاهی به‌طور تقریبی نیمی از آسیا یعنی آن طرف جیحون تا قسمتی از قاره اروپا و از هند تا وسط آفریقا کشیده می‌شد. در تاریخ قدیم این نخستین بار است که بزرگ‌ترین امپراتوری‌های جهان تحت یک تشکیلات منظم و عادلانه درحالی‌که قوانین و مذهب و آداب ملیت کشورهای تابعه در هر مورد محترم و محفوظ بوده و همه از یک امنیت شایان تقدیری برخوردار بوده‌اند، در شرق تأسیس شد» (سامی، ۱۳۸۹: ۱۰).

با این وصف، صرف‌نظر از برخی حکومت‌های محلی در شرق ایران، تعیین‌کننده سیاست و نظم جهانی دو قدرت هخامنشی و یونان بوده است.

سلسله اشکانی (۲۵۰ پ.م.-۲۲۴ م.) که به امپراتوری پارت نیز معروف است، یکی از امپراتوری‌های قدرتمند ایران به حساب می‌آید که به نام مؤسس آن نامگذاری شد. پادشاهی اشکانیان ۴۷۱ سال بر بخش گسترده‌ای در غرب آسیا فرمانروایی کرد. مرزهای امپراتوری اشکانی، کم‌وبیش از رود فرات تا هندوکش و از کوه‌های قفقاز تا خلیج فارس را دربر می‌گرفت (فرای، ۱۳۹۳: ۲۹۷). گستره فرمانروایی اشکانی به سبب موقعیت جغرافیایی و محل تلاقی مسیرهای تجاری روم و حوزه مدیترانه از یک‌طرف و چین و امپراتوری هان از طرف دیگر، به مرکزیت تجاری آن زمان دنیا تبدیل شده بود.

پارسیان در قالب سلسله ساسانی، پنج‌ونیم قرن پس از سقوط هخامنشیان، امپراتوری جدیدی را پایه گذاشتند که از حیث قدرت با امپراتوری روم برابری می‌کرد. امپراتوری ساسانی، بیش از چهار سده یکی از دو دولت بزرگ جهان متمدن آن روز (در آسیای غربی) بوده است که مرزهای آن در مشرق، تا رود سند و پیشاور و در شمال شرقی، گاهی تا کاشغر کشیده شده بود. در شمال غربی، تا کوه‌های قفقاز و دریند در ساحل دریای خزر و گاهی هم، تا دریای سیاه می‌رسید و در مغرب، رود فرات مرز این دولت با حکومت روم و جانشین آن یعنی روم شرقی یا بیزانس بود. البته گاهی این مرز فراتر و گاهی هم به این سوی فرات می‌رسید، صرف‌نظر از فرازوفروود می‌توان رود فرات را مرز طبیعی میان دو دولت بیزانس و ساسانی دانست. ایران ساسانی بینابین این دو جهان خارجی، برای حفظ اقتدار خویش، قطع‌نظر از توسعه بیشتر، باید بی‌وقفه تلاش می‌کرد (کرتیس و استوارت، ۱۳۹۲: ۱۵۰).

۲-۴. معمای نظم در سیستم پادشاهی ایران باستان

مجموعه اسناد موجود نشان می‌دهند دو هدف مهم امپراتوری یعنی «ثبات داخلی» و «حفظ قدرتمندانه سرحدات امپراتوری» در هر سه دوره هخامنشی (با وجود عدم تمرکز و رواداری)، اشکانی (با وجود عدم تمرکز بیشتر تا مرز ملوک‌الطوایفی) و ساسانی (با تأکید بر تمرکزگرایی و نوعی نظام هژمون حداقل در سده پنجم)، به‌عنوان برجسته‌ترین معماهای امنیتی مطرح بوده و منطق حاکم بر سیستم، قدرت-امنیت، برای حفظ بقا در برابر تهدیدات و ازدیاد قدرت بوده است. سیستم امپراتوری دوره هخامنشیان دارای دو هدف عمده بوده است:

(۱) اتصال ایران به گذرگاه‌های اصلی در غرب،

(۲) تأمین امنیت در شرق.

این اهداف کم‌وبیش در امپراتوری‌های بعدی ایران باستان نیز اهمیت و محوریت داشته‌اند. کورش، ابتدا قلمرو پادشاهی ماد (ایران و میان‌رودان شمالی) و سپس پادشاهی لیدی یا لودییه، امپراتوری بابل، غرب فلات ایران تا کرانه‌های دریای مدیترانه و همچنین سرزمین‌های شرقی فلات ایران را فتح کرد و شاهنشاهی هخامنشی را بنیان گذاشت. در حقیقت هخامنشی با اصلاحاتی تداوم دولت و تمدن ماد بود (نک: ایمان‌پور، ۱۳۸۸). وی پس از تسلط بر کرانه‌های مدیترانه، جاده‌ها و گذرگاه‌های متصل به بنادر آن، به حفظ امنیت در مرزهای شرقی پرداخت و تا حدود «سیحون» و «جیحون» را به تصرف خود درآورد.

در مجموع، کورش پس از تصرف سرزمین‌های ماد و آشور و تصرف بر اورارتور (ارمنستان کنونی) و بخشی از آسیای صغیر و چند شهر یونان را به تصرف خود درآورد. سپس، در سرحدات شرقی، هیرکانی (گرگان) و پارت و سپس زرنگ، رخج، مرو و بلخ را تصرف نمود. کورش، خود در کتیبه‌ای می‌گوید:

«بابل را به آسانی گرفتم، بی‌جنگ و جدال در میان سرور و شادی مردم وارد شهر شدم» (راوندی، ۱۳۸۳: ۴۲۴).

اما این شرایط پس از مرگ کورش تداوم پیدا نکرد:

«با مرگ کورش، آتش انقلاب و ناامنی در سراسر شاهنشاهی هخامنشی افروخته گردید، روح آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی ملل مغلوب زنده شد و جانشینان کورش را بر آن داشت که در سیاست آزادمنشانه او تجدیدنظر کنند» (راوندی، ۱۳۸۳: ۴۲۸).

کمیوجیه جانشین وی در سال ۵۲۵ پ.م. مصر را به این قلمرو افزود. پس از آن داریوش در سال ۵۱۸ پ.م. هندوستان را تا کرانه رود سند تصرف کرد و در سال ۵۱۳ پ.م. علیه سکاها لشکرکشی کرد و اژه‌ای‌ها را تحت فرمان درآورد (ایمان‌پور، ۱۳۸۸). در این زمینه آمده است:

«داریوش پس از یک سلسله فتوحات و سرکوبی تمام نهضت‌های استقلال‌طلبانه شرق نزدیک، برای جلوگیری از جنبش‌های احتمالی یونانیان، به یونان لشکر کشید. نخستین حمله ایرانی‌ها در برابر یونانی‌ها با شکست مواجه شد، این شکست برای ایرانیان نیز دشوار بود؛ نظم شاهنشاهی را مختل نمود و مصریان را بر آن داشت که در راه استقلال خود تلاش کنند» (راوندی، ۱۳۸۳: ۴۳۴).

داریوش در حالی از دنیا رفت که ناظر شکست از یونان و اغتشاش مصر بود. «سلطنت داریوش، درخشان‌ترین ایام حکومت هخامنشیان به شمار می‌رود. پس از سپری شدن دوران سلطنت او به ترتیب، خشایارشا، اردشیر، داریوش دوم، اردشیر دوم، اردشیر سوم، داریوش سوم به حکومت رسیدند ولی دیگر دوران پر افتخار کورش و داریوش تجدید نگردید» (راوندی، ۱۳۸۳: ۴۳۷). در این دوره، یونان یکی از درخشان‌ترین ایام تاریخی خود را می‌گذرانید.

هخامنشیان، برای توسعه تجارت، ارتباط بین ساتراپ‌ها و همچنین امنیت، اهداف سوق‌الجیشی خود به احداث جاده‌های بزرگی اقدام کردند؛ برای تأمین امنیت و حفظ ارتباط بین سرزمین‌های قلمرو امپراتوری و پایتخت‌های آن، شبکه‌ای از اقامتگاه‌ها را در امتداد راه‌ها به وجود آوردند که وسعت و اهمیت آن‌ها به قدری بود که مدت‌ها پایدار ماند. «این جاده‌ها که در درجه اول برای امور

اداری به کار می‌رفت، بازرسی و مراقبت می‌شد و کاروان‌های مختلف از آن عبور می‌کردند و مبادلات تجاری بین دول مختلف را تسهیل می‌کرد» (راوندی، ۱۳۸۳: ۴۶۶). راوندی به نقل از «ریچارد فرای»^۱ می‌نویسد:

«وجود دو بیابان نمک‌زار، یعنی دشت کویر و دشت لوت که چون سدی شرق و غرب را از هم جدا کرده، سبب گردیده است که از دیرباز انبوه مهاجران و مهاجمان یا به سوی مشرق، یعنی سرزمین هندوستان یا به سوی مغرب، یعنی بین‌النهرین روی آورند. وجود شبکه‌های راه‌های ارتباطی نه تنها در آن زمان از نظر بازرگانی مورد توجه بودند بلکه از نظر نظامی و تهاجم هم پراهمیت بودند» (راوندی، ۱۳۸۳: ۴۶۸-۴۶۷).

با توجه به نیازهای اقتصادی، تسلط بر گذرگاه‌های اصلی و منطق قدرت، حفظ و ازدیاد قدرت و تصرف سرزمینی ضامن بقای کشور و سیستم نظم امنیتی تلقی می‌گردید. برای امپراتوری پارت نیز از لحاظ حیات اقتصادی میانجی‌بودن آن در بازرگانی شرق و غرب فوق‌العاده اهمیت داشت. جاده‌های بسیار مهم تجاری در امتداد فرات، از آسیای صغیر، تا خلیج فارس و جاده شمالی از فرات به سوی مشرق و ترکستان چین ممتد می‌گردید» (دیاکونوف، ۱۳۹۱: ۸۱). راه‌ها نگهداری می‌شد و چاه‌هایی برای رفع احتیاج کاروانیان حفر می‌گشت و در منزلگاه‌های بزرگ کاروان‌سراها وجود داشت (دیاکونوف، ۱۳۹۱: ۸۱).

در کنش و واکنش با قدرت‌های دیگر، به سبب موقعیت جغرافیایی ایران و محل اتصال مسیر بازرگانی بین امپراتوری روم و حوزه مدیترانه از یک طرف و امپراتوری هان در چین از طرف دیگر، سلسله‌اشکانی را به محوری برای تجارت جهانی تبدیل کرده بود (دیاکونوف، ۱۳۹۱: ۱۲۰-۱۰۷).

شکست اشکانیان در سده سوم میلادی، نویدبخش دورانی تازه در تاریخ ایران است، که به‌جز چند مورد لغزش، توانستند نوعی نظام حکومتی مرکز مدار و بسیار کارآمد برپا کنند (پورشریعتی، ۱۳۹۸؛ به نقل از کریستین‌سن، ۱۳۶۷). بر این مبنای، یکی از معماهای امنیتی دوره ساسانیان، شکل‌گیری مفهوم ایران به‌عنوان یک هویت و فرهنگ بود. سلسله جدید، نهادهای حکومتی را ترمیم کرد و به مرور زمان، بخش‌های پراکنده‌ای شاهنشاهی را به هم چسباند و کلی منسجم‌تر از پارتیان پیش از خود ایجاد کرد.

پورشریعی (۱۳۹۸) این نظریه کریستین سن را پارادایم تاریخ‌نگاری ساسانی می‌داند و این پارادایم را مورد پرسش جدی قرار می‌دهد. وی معتقد است، گوناگونی اقلیمی و تنوع جمعیتی و فرهنگی گسترده فلات ایران مجال چندانی برای ایجاد حکومت مرکز مدار به معنای واقعی کلمه به فرمانروایان نمی‌داده است. این نوع حکومت صرفاً در تاریخ مدرن ایران تحقق یافته است. آنچه در طول تاریخ ایران بیشتر جلب توجه می‌کند، همزیستی گروه‌ها و نیروهای مختلف در کنار یکدیگر بوده است که تداوم تنوع فرهنگی و قومی تا عصر حاضر نیز یادگارهای آن است. (پورشریعی، ۱۳۹۸: ۱۵-۱۶) وی ایده کنفدراسیون ساسانی- پارتی را برای این دوره ارائه داده است و بسیاری از ناامنی‌ها معماهای امنیتی دوره ساسانی را نیز ناشی از نادیده‌گرفتن این پیوند می‌داند. ساسانیان تا زمانی که سیاست عدم تمرکز در پیش گرفته بودند، قدرت بیشتری داشتند و هنگامی که درصدد تمرکزگرایی برآمدند، در مسیر ضعف قرار گرفتند (پورشریعی، ۱۳۹۸: ۱۹).

تمرکز سیاسی و پایان وضعیت ملوک‌الطوایفی از یک‌سو و حفظ قدرتمندانه امنیت و سرحدات کشور، دو هدف مهم ساسانیان بود. منطق حاکم بر سیستم، امنیت- قدرت، یعنی سلطه بر قلمرو، حفظ بقا و ازدیاد قدرت بوده است. در مورد هدف اول، «تمرکز ساسانی بر تمرکز قدرت در غرب و جنوب غرب قلمرو (فارس و میان رودان) بوده و صرفاً در دوره خسرو انوشیروان در سده ششم است که دیوان‌سالاری متمرکز بر قرار بوده است و تعمیم آن به کل دوره ساسانی بی‌مورد است» (پورشریعی، ۱۳۹۸: ۸۷). بر این اساس، الگوهای رفتاری را می‌توان در چند مرحله مورد ارزیابی قرار داد:

- (۱) تثبیت و توسعه کشور؛ پس از هشت سال فرازوفروود در جنگ (۲۳۰ م- ۲۳۸ م)، دشمنان شناخته‌شده دولت ساسانی، دولت متمدن بیزانس و دولت‌های نیمه‌متمدن شمال و مشرق کشور بودند.
- (۲) فرازوفروود توسعه ارضی؛ بین سال‌های ۲۴۰ تا ۲۷۲ م.
- (۳) دوره بی‌ثباتی و جابجایی؛ بیش از نه پادشاه، بین سال‌های ۲۷۲ تا ۲۹۸ م. جابجا شدند و تسلط رومیان بر ارمنستان، گرجستان و قسمتی از بین‌النهرین انجام گرفت.
- (۴) دوره بازیابی انسجام و قدرت؛ بین سال‌های ۳۰۲ تا ۳۷۹ م بود که با تصرف مجدد ارمنستان، بین‌النهرین و شهرهای آمد، سنجان و نصیبین همراه بود.
- (۵) دوره شکست ایران در برابر اقوام شرقی (خیونی‌ها، ترک‌ها و هیاطله)؛ فراگیری انقلابی اجتماعی و سیاسی ایران بین سال‌های ۳۷۹ تا ۴۸۸ م. در این دوره بود.

(۶) دوره شکوه و اقتدار سیاسی و نظامی؛ بین سال‌های ۵۳۰ تا ۵۷۹ م. است که همراه با کشته شدن مزدک و پیروان او، اصلاحات داخلی و به‌خصوص اصلاحات در سپاه و ساختار نظامی و همین‌طور مالیات انجام گرفت. صلح پنجاه‌ساله میان ایران و روم، از میان برداشتن هیاطله، و همسایگی ترکان با ایرانیان در شرق و دسترسی ایرانیان به دریای هند از جمله دستاوردهای این دوره بوده است.

متعاقب هجوم ساسانیان به سوی مدیترانه و آسیای صغیر (۲۳۰-۲۶۰ م.) تا اواخر قرن چهارم، یک قرن هم‌زیستی صلح‌آمیز (که فقط دو بحران زودگذر آن را قطع کرد) برقرار شد، سرانجام در قرن ششم و اوایل قرن هفتم، روابط ایران و روم به تدریج رو به وخامت نهاد تا آنجا که هر دو در پی هم‌دستی با صحرائشینان علیه آن دیگری برآمدند (کرتیس و استوارت، ۱۳۹۲: ۱۵۶-۱۵۵). در دهه‌های میانی قرن چهارم، ساسانیان آشکارا بسی برتر از دشمنان رومی‌شان بودند. از قرن ششم که پیش‌تر می‌آییم، دستاوردها بالا می‌گیرد (کرتیس و استوارت، ۱۳۹۲: ۱۵۶).

انسجام یک امپراتوری قاره‌ای مانند ساسانی، طبیعتاً ناشی از انعطاف‌پذیری آن در بحران‌هاست که ناظر امروزی را بسیار تحت تأثیر قرار می‌دهد (کرتیس و استوارت، ۱۳۹۲: ۱۵۷-۱۵۶). نخستین فتح عرب‌ها در عراق هم‌زمان است با جنگ‌های داخلی میان پهلوها و پارسی‌ها، که دودمان‌های پارتی مرزبانی خراسان یا ربع غربی قلمرو ساسانی و مرزبانی آذربایجان یا ربع شمالی قلمرو ساسانی، یزدگرد سوم را رها کردند و از پشتیبانی پادشاهی ساسانی دست کشیدند و با سپاهیان عرب صلح کردند (پورشریعتی، ۱۳۹۸: ۳۴).

شواهد بیانگر آن است که معماهای امنیتی در تعامل دو امپراتوری ایران و یونان در دوره هخامنشی و ایران و روم در دوره اشکانی و ساسانی از یک طرف و ناامنی‌های ناشی از مهاجران و مهاجمان در شرق و درون ساتراپ‌های امپراتوری شکل گرفته است. هر یک از این امپراتوری‌ها در پاسخ به معماهای امنیتی، نوآوری‌هایی داشته و نظم خاصی را بر منطقه و قلمرو تحت حاکمیت خود ایجاد نموده‌اند و با وجود تفاوت در واحدها و اجزای تشکیل‌دهنده امپراتوری‌ها، الگوی نظم منطقه‌ای ساتراپی به‌عنوان الگوی برجسته نظم امنیتی و حکمرانی منطقه‌ای مطرح بوده است.

۳-۴. الگوی حکمرانی و سازه نظم منطقه‌ای در شاهنشاهی باستان

همان‌گونه که پورشریعتی مطرح می‌کند:

«در هر یک از سلسله‌های هخامنشی تا ساسانیان، خانواده واحد اصلی جامعه ایرانی بوده است. مجموعه‌ای از سازه‌ها و قیود اجتماعی میان خاندان‌ها همبستگی ایجاد می‌کرد.

نظام اقتصادی و رسوم اجتماعی و در کنار نظام حقوق و تعهدات به خاندان‌ها استحکام می‌بخشید» (پورشریعتی، ۱۳۹۸: ۷۲).

مفهوم کلیدی در میان خاندان، «پدرتبار» بود. خصلت‌ها و ویژگی‌های پدرتبار در ایران پیامدهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مهمی داشت. از منظر دینی؛ تنوع دینی منطقه، مراسم عبادی محلی، رسوم و آموزه‌های دینی محلی و اهلیت قانونی افراد در زبان حقوقی پهلوی اصطلاح آزاد بود و تعیین می‌کرد که فرد به کدام پایه از اشراف تعلق دارد. بر این مبنا، طرح ساختار اجتماعی-اداری در هر دوره برگرفته از دوره قبل از خود بوده است. بر این اساس، هر یک از امپراتوری‌های هخامنشی، اشکانیان و ساسانیان در پاسخ به نگرانی‌های امنیتی خود، سازمان اجتماعی و اقتصادی خاصی را به وجود آورده‌اند. این سازه‌ها و سازمان‌ها با وجود مشابهت‌های بسیار دارای وجوه متمایز نیز هستند. وجوه اشتراک و ممیزه هر یک از این نظام‌های امپراتوری متأثر از متغیرهای زیر هستند:

اول) نظم‌های محلی با وجود تفاوت‌هایی در هر دوره، از وزن سنت‌های گذشته در فلات ایران در نهاد پادشاهی، و شیوه حکومت و سازمان‌های سیاسی دوره‌های قبل از هر یک از این امپراتوری‌ها متأثر بوده است.

دوم) هر یک از دوره‌های شاهنشاهی هخامنشی، اشکانیان و ساسانیان، محصول زمانه خودشان بودند، به عبارت دیگر، دوران زمامداری هر یک از این پادشاهی‌ها متأثر از شرایط و سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی آن پادشاهی بوده است.

سوم) دوره‌های شاهنشاهی متأثر از نهادینه‌شدن تشکیلات دینی می‌باشند که گاهی یاور شاه و اقتدار او و گاهی مخالف آن بود، نیز متأثر بودند یا بدان واکنش نشان می‌دادند.

چهارم) بسته به وضعیت داخلی و فشار، تهاجم و جنگ‌های خارجی، و نحوه تعامل با همسایگان بر جوانب گوناگونی از پادشاهی تأکید می‌شد. در واقع در هر یک از این دوره‌ها تحت تأثیر تشکیلات دینی و قدرت یا ضعف شاه و دربار، نحوه تعامل با قدرت‌های همسایه، نگرش‌های مختلفی به پادشاهی وجود داشته است (کرتیس و استوارت، ۱۳۹۲: ۷۷). با این حال، واحدها و طرز اداره کشور به صورت یک سیستم چند پیکری است که در آن کشورها و پیکرهای گوناگون جغرافیایی این سازه را شکل داده‌اند.

نظم ساتراپی دوره هخامنشیان پایه‌ای برای سازه نظم دوره‌های بعد نیز به حساب می‌آید. همان‌گونه که پورشریعتی مطرح می‌کند:

«تفاوت ساسانیان با اشکانیان و (حتی سلوکیان و هخامنشیان) در ساختار دیوانی نبود، بلکه تفاوت در میزان نظارتی بود که آن‌ها می‌خواستند بر جمعیت ناهمگون مناطق غرب و جنوب غرب قلمرو خود اعمال کنند» (پورشریعتی، ۱۳۸۹: ۸۸).

۴-۴. مرزبندی‌های درونی سازه نظم ساتراپی

داریوش، قلمرو امپراتوری خود را به ۲۰ ساتراپ (استان) تقسیم کرد و در رأس آن‌ها، ۲۰ ساتراپی (استاندار) منصوب کرد: «این صاحب‌منصبان بزرگ، که جملگی از بستگان شاه یا افراد خاندان‌های بزرگ بودند، مستقیماً در مقابل شاه مسئولیت داشتند» (راوندی، ۱۳۸۳: ۶۰). بر اساس گفته «هرودوت»^۱، تأسیس و گماشتن ساتراپ‌ها بر آن‌ها ابتکار داریوش نبود، بلکه تجدید سازمان اداری (مادها) به‌شمار می‌رفت (رضایی، ۱۳۸۱: ۲۰۷). داریوش برای اداره کشور، نهاد ساتراپی را استحکام بخشید (ایمان‌پور، ۱۳۸۸: ۲۶).

ساتراپ‌های ماد از ساتراپ‌هایی که بعداً به دست هخامنشیان ایجاد گردید کوچک‌تر و تا حدودی خودمختارتر بودند. ساتراپی به‌معنای «پاینده شهریاری، نگهبان پادشاهی یا محافظ سرزمین است و در یونانی، مترادف مرزبان است. «ساتراپ» خود از کلمه یونانی "سترپ" به معنای حاکم یا استاندار در ایران قدیم است (فرهنگ عمید). در زمان هخامنشیان، قلمرو هر ساتراپی توسط دو نفر اداره می‌شد:

(۱) ساتراپ (استاندار) که این اصطلاح برگرفته از ادبیات یونان بود که ایرانیان آن را «خشترپاون» می‌نامیدند.

(۲) دبیران که بر کار خشترپاون یا ساتراپی نظارت داشتند. ساتراپ‌ها در امور دینی، فرهنگی، زبانی و حتی اقتصادی تا حدودی زیادی مستقل بودند و تنها در زمینه خراج، سربازگیری، وسایل نظامی و امنیتی تابع حکومت مرکزی می‌شدند (گرشویچ^۲، ۱۳۸۵: ۹۳).

قلمرو هخامنشیان دارای چهل‌وشش قوم و نژاد مختلف با مذهب‌های گوناگون بود. اصل پذیرفته‌شده در این حکمرانی، سیاست تسامح در امور دینی و فرهنگی و همین‌طور زبانی بود. کورش بر اساس یک مدل سیاسی ویژه به انتصاب ساتراپ‌ها در میان اقوام و سرزمین‌های تابعه همت گذاشت. «داریوش دو سال نخست پادشاهی خود را صرف فرو نشاندن شورش‌هایی کرد که

در چندین ساتراپی شاهنشاهی رخ داده بود» (ویسهوفر،^۱ ۱۳۹۳: ۱۵۲). داریوش با سرکوب شورشیان، اصلاح و تقویت سازمان‌های اداری ساتراپ‌ها را مورد اهتمام جدی قرار داد. اسناد نشان می‌دهند تفاوت‌هایی در تعداد ساتراپی‌های زمان هخامنشی وجود دارد. با توجه به وجود اقوام با آداب و رسوم مختلف و گوناگون و استقرار آن‌ها در یک سرزمین یا ساتراپی مشخص، هخامنشیان تقسیم‌بندی سیاسی و اجتماعی خاصی را در سراسر کشور پذیرفته بودند. برای نمونه آمده است:

«در سرزمین پارس، پارسیان و در سرزمین عیلام، عیلامیان می‌زیستند. این تقسیم‌بندی در کتیبه‌ها و نقش برجسته‌های هخامنشی انعکاس یافته است و زمانی که از ماد و سغداد نام برده می‌شود، منظور، سرزمین یا قوم مادی و سغدی است» (شاپور شهبازی، ۱۳۹۶: ۸۹).

این تقسیم‌بندی مبتنی بر اقوام تابع بر طبق کتیبه بیستون، در آغاز پادشاهی داریوش ۲۳ ساتراپی که در ۲۳ سرزمین بزرگ می‌زیستند، بوده است (ایمان‌پور، ۱۳۸۸: ۲۴؛ و بیانی، ۱۳۹۶: ۱۸۳). «هرودوت» این ساتراپی‌ها یا همان حوزه‌های مالیاتی و میزان مالیاتی که هر یک باید پردازند را بیست حوزه مالیاتی یا ساتراپی برشمرده است. بر مبنای سنگ‌نوشته داریوش در نقش رستم که در اواخر عمر او نوشته شده بود، تعداد سرزمین‌ها در قلمروی داریوش به ۳۰ ساتراپی و برخی منابع دیگر تعداد ساتراپی‌ها را ۲۰ عدد دانسته‌اند (خدادادیان، ۱۳۸۶: ۳۵۳).

دربار ساتراپ نمونه‌ای کوچک‌تر از دربار شاهنشاهی بود. پیوند زناشویی میان خاندان‌های حکومت‌گر منطقه، یکی از راه‌های اداره ساتراپی‌ها و همبستگی میان بزرگان محلی بود. ساتراپ از اختیارات، وظایف و مسئولیت زیادی برخوردار بود. تشکیلات حکومتی او شبیه دولت مرکزی و دربار پادشاه کبیر بود. ساتراپ بالاترین مقام قضایی و رئیس دولت در ساتراپی بود و در حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی، زبانی و دینی تا حد زیادی استقلال داشتند.

هر ساتراپی دارای تقسیمات فرعی در درون خود بود؛ به‌گونه‌ای که در زمان خشایار در قلمرو هخامنشی ۱۲۷ حکمران محلی وجود داشت. هر ساتراپی به‌طور میانگین دارای ۴ یا ۵ حکمران یا تقسیمات فرعی بود. این تقسیمات فرعی و حکمرانی آن را به فارسی باستان فرترکه می‌گفتند. هر یک از این تقسیمات فرعی دارای هفت بخش بود که توسط یک بخشدار یا اصطلاحاً «یک‌هفتم دار» اداره می‌شد.

«تقسیمات کشوری سلوکیان تقلیدی بود از همان ساتراپی هخامنشیان. سلوکیان به دلیل ناتوانی اداره ساتراپ‌ها مجبور به کوچک‌تر کردن آن‌ها شدند» (فرای، ۱۳۹۳: ۲۵۲) سلوکیان در اوج قدرت، قلمرو خود را به ۷۲ ساتراپی بخش کردند و بر هر ساتراپی یک ساتراپ گماردند. ساتراپ‌نشین‌های پارت به مراتب کوچک‌تر از ساتراپ‌نشین‌های سلوکیان بوده و ظاهراً از لحاظ وسعت خاک با پارخیای سلوکیان قابل تطبیق بوده‌اند. در سازمان داخلی دولت سلوکیان و سیاست شاهان آن در دوران، ایشان شهرهایی از نوع «پولیس» در ایران بنا شد. «تعداد این شهرها در زمان پارت‌ها به مراتب افزوده گشت. مثلاً اسیدور خاراکی به تقریب از بیست پولیس یاد می‌کند (البته بسیاری از آن‌ها مربوط به عهد سلوکیان بوده و برخی نیز به صورت شهرهای شرقی در زمان هخامنشیان برپا بوده‌اند) و حال آن‌که فهرست وی سراسر امپراتوری پارت را دربر نمی‌گیرد» (دیاکونوف، ۱۳۹۱: ۷۱). دیاکونوف اشاره می‌کند:

«در چرم‌نبشته X (و مکشوف از دورا) اورپوس از یک مأمور بسیار عالی‌مقام پارتی (پی‌تیاخیش) یاد شده که در دولت مزبور دارای چندین شغل مهم بوده است. اصطلاح پی‌تیاخیش، از ایران زمان پارت‌ها به ارمنستان (و گرجستان) نفوذ کرد و چنانچه از روی معنی صریح این اصطلاح در ارمنستان داوری کنیم، پی‌تیاخیش شخصی بوده و الامقام‌تر از ساتراپ و بر نواحی مهم سوق‌الجیشی مرزی حکومت می‌کرده است. در هر ساتراپ‌نشین، دستگاه اقتصادی شاهی و اراضی وسیع سلطنتی وجود داشته است (استان) که منظم به خزانه شاهی مالیات و خراج می‌پرداختند. امور مالی و اقتصادی پادشاهی را در هر ساتراپ‌نشین، کارمندی که استاندار نامیده می‌شد، اداره می‌کرد، مثلاً بین‌النهرین ناحیه‌ای بود که املاک وسیع سلطنتی در آن وجود داشت» (دیاکونوف، ۱۳۹۱: ۷۰).

اردشیر با تأسیس دولت ساسانی (از سال ۲۲۶ تا ۲۴۱ م.) به ساختار متمرکز سیاسی و از بین بردن ملوک‌الطوایفی دوره اشکانی پرداخت. در این دوره، ۲۴۰ کدخدا و ۹۰ شاه در ایران‌زمین حکمرانی می‌کردند (باقری، ۱۳۷۸: ۳)، که خود گویای عدم انسجام در قلمرو شاهنشاهی اشکانی بود. با این حال، ساسانیان بخش مهمی از شیوه حکومت‌داری خود را وام‌دار اشکانیان بودند و نظام حکومتی اشکانی، غیرمتمرکز و اشراف و فئودال ستون اصلی آن بودند. به همین سبب، از آغاز تا پایان دوره ساسانی، میان پارسی‌ها (ساسانیان) و پهلوها دوگانگی و اتحاد با خاندان‌های دودمانی پارتی در سرزمین‌های پهلوی (فهل) ناگزیر بود (پورشریعتی، ۱۳۹۸: ۳۲).

با این وصف، تلاش می‌شد که نظام ساتراپی در زمان هخامنشیان و نظام ملوک‌الطوایفی اشکانیان، رفته‌رفته جای خود را به نظامی متمرکز در زمان ساسانیان بدهد و نوعی تقسیمات جدید سرزمینی آغاز شد. ساختار اجتماعی و دیوان‌سالاری اشکانی که از هخامنشی و سلوکیان به ارث رسیده بود، ناهمگون و دارای بخش‌های متفاوت بود. میان‌رودان بر پایه شهرنشینی و با فرهنگ سامی و شرق و شمال شرق وضعیتی متفاوت و دارای دولت‌های مستقل بودند.

دولت ساسانی از سده سوم میلادی با ایجاد شهرهای شاهی، سعی داشت ایالت‌ها را مستقیماً فرمان‌بر خود کند. اما تعداد این شهرها که تکیه‌گاه حاکمیت و توسط نماینده شاه (شهراب یا والی) اداره می‌شد حداکثر به پانزده شهر بر اساس کتیبه کعبه زردشت بیشتر نبود (پورشریعتی، ۱۳۹۸: ۸۷). با تأسیس و گسترش مراکز جمعیتی جدید در قالب شهرها و آبادی‌ها، به‌نوعی مناطق قدرتمند دوره اشکانی را متفرق و از شکل‌گیری مراکز منطقه‌ای قدرت جلوگیری می‌کرد. یوزف مارکوارت^۱ (۱۳۷۳) بر مبنای جغرافیای موسی‌خورنی که اکثر پژوهشگران این تقسیم‌بندی را به اصلاحات قباد و خسرو انوشیروان نسبت می‌دهند، امپراتوری ساسانی را به چهار ناحیه تقسیم کرد:

- (۱) کوست خوربران یعنی ناحیه غرب که دارای نه استان است،
- (۲) کوست نیمروج (نیمروز) یعنی ناحیه جنوب با نوزده استان،
- (۳) کوست خراسان یعنی ناحیه شرق با بیست‌وشش استان،

(۴) کوست کپکوه در نواحی قفقاز دارای سیزده استان (غلامی و دیگران، ۱۳۹۲: ۹۰).

هر کوست دارای چند ایالت و هر ایالت دارای چند استان (یا: کوره/خوره) و هر خوره دارای چند روستاگ یا رستاق، و هر رستاق دارای چند تسوج و هر تسوج دارای چند دیه بوده است. با این وصف، امپراتوری ساسانی به‌صورت طولی به چهار قسمت که بیشتر جنبه نظامی و دفاعی داشت، تقسیم می‌شد (فرای، ۱۳۹۳: ۵۳۰ و دریایی، ۱۳۸۸: ۴۰-۴۱). با حفظ نظام ساتراپی و شهرها، انوشیروان کشور را به چهار قسمت تقسیم کرد که هر یک از این نواحی چهارگانه را به اصطلاح «پاذوکس» می‌گفتند:

«پاذوکس عبارت از سرزمینی بسیار وسیع است که چند ساتراپ را شامل می‌شد و

پاذوکسیان به‌عنوان حاکم هر منطقه معرفی می‌شدند» (عبداللهی، ۱۳۸۹: ۲۴۲).

۵-۴. الگوی تعامل میان واحدها (ساتراپ‌ها)

الگوی کنش و واکنش میان واحدهای شکل‌دهنده به نظم منطقه‌ای و سطح انسجام در این الگوی روابط میان ساتراپ‌ها مبتنی بر نوعی تقسیم‌کار و همکاری بوده است. کورش در راه و رسم مملکت‌داری خود بزرگ‌تر و مهم‌تر از دست‌یافتن به سرزمین‌های بزرگ و ایجاد شاهنشاهی، حفاظت و اداره آن‌ها می‌دانست و بیان می‌کند:

«این را بدانید که آدمی اگر از نعمت محروم بماند، بسیار خوشبخت‌تر است تا اینکه به نعمت برسد و از راه غفلت آن را از دست بدهد...» (راوندی، ۱۳۸۳: ۶۶۴).

هخامنشیان، برای تقویت بنیان حکمرانی خود، نسبت به ادیان و مذاهب ملت‌های مختلفی که در تصرف آن‌ها قرار می‌گرفت، روش عقلانی و احترام‌آمیزی داشتند. درحالی‌که قبل از هخامنشیان یعنی عیلامی‌ها، بابلی‌ها و آشوری‌ها نسبت به نمادهای اعتقادی سایر ملت‌ها بی‌احترامی کرده و حتی تندیس خدایان آنان را به غنیمت و معابد را ویران می‌کردند، ولی کورش ضمن احترام به معابد و مقدسات آنان، «در نامه‌ای که به نماینده و استاندار خود در آسیای صغیر نوشته، وی را از این جهت که نسبت به خدایان احترام لازم را مرعی نداشته، مورد توبیخ و سرزنش قرار می‌دهد» (راوندی، ۱۳۸۳: ۶۶۵).

پهناوری کشور در دوره هخامنشیان، اگرچه بیانگر قدرت پادشاهی بود، اما دوری مسافت از مرکز و پراکندگی نیروها در برابر هجوم‌های ناگهانی از عوامل ضعف و تهدید برای امپراتوری به حساب می‌آمد. اقتضای اداره چنین امپراتوری وسیعی وجود سازمانی نیرومند بود. سازمانی با ساختار سلسله‌مراتبی دربرگیرنده؛ دولت مرکزی قدرتمند، یک نظام ساتراپی قوی، یک نظام اداری کارآمد و اثربخش همراه با نوعی بوروکراسی حرفه‌ای و یک ارتش قوی تشکیل شد. اختیار سازمانی از پادشاه کبیر و دولت مرکزی به دولت‌های ساتراپی و محلی جریان می‌یافت (راوندی، ۱۳۸۳: ۶۶۰).

برای آنکه از تمرکز قدرت در دست فرد واحد جلوگیری شود و ساتراپی‌ها به فکر جدایی نیفتند، یک نفر دیگر به‌عنوان دبیر بر کار خسترپاون یا ساتراپی نظارت داشت و دبیران به‌عنوان بازرس و چشم‌وگوش شاه بودند که حق هرگونه اظهارنظری را در مورد ساتراپ‌ها داشتند (رضایی، ۱۳۸۱: ۲۵۶). در سلسله‌مراتب حکمرانی ساتراپی، نویسندگانی بودند که امور اداری مملکتی را انجام می‌دادند:

«نویسندگان و مأمورین اداری با تغییر استانداردار و حتی با تغییر شاه به کار خود ادامه می‌دادند. اگرچه، شاه فانی [بود] ولی کاغذبازی دولتی، جاودانی بود. کارمندان اداری استان‌ها از خزانه شاهی حقوق نمی‌گرفتند بلکه از استانی که در آن مشغول کار بودند، حقوق گزافی دریافت می‌داشتند. غیر از مالیات‌های نقدی و جنسی، هر استان مکلف بود کالای مورد نیاز شاه را تهیه و تسلیم کند» (راوندی، ۱۳۸۳: ۴۶۱-۴۶۰).

این ساختار سلسله‌مراتبی به دو سطح کلی تقسیم می‌شد:

الف. سطح مرکزی، در رأس هرم پادشاه بزرگ، دربار او و دولت مرکزی،
 ب. سطح دوم، ساتراپی و بارگاه او به‌دنبال آن ساتراپ‌های فرعی که مسئولیت بخش‌های اداری محلی و استانی را برعهده داشتند، قرار داشتند. ساتراپ، قلمرو وسیعی از امپراتوری محسوب می‌شد که با قدرت گسترده در امور مدیریت نظامی، قضایی و کشوری می‌پرداخت. بنابراین مهم‌ترین سازمان اداره امپراتوری گسترده هخامنشی بر مبنای نوعی نظام ساتراپی سامان و شاهنشاه به نصب فرمانداران اقدام می‌کرد.

پس از دوره هخامنشیان و پیش از دوره اشکانیان، شاهد گسستی هشتاد ساله در روند منطقه‌گرایی و نظم منطقه‌ای ایران باستان هستیم. باین‌حال، «اسکندر در اداره امور کشور از روش کار و افکار شاهان هخامنشی تبعیت کرد» (راوندی، ۱۳۸۳: ۵۸۷). ولی با گذشت زمان، سلطه آنان در فلات ایران به‌ویژه در شرق آن رو به زوال گذاشت و سرانجام در ۱۶۴ پ.م. سلسله سلوکی به‌کلی منقرض شد.

روش هخامنشیان در اداره‌کردن ایران، در دوره اشکانی و در دوره ساسانی هم همان روش معمول بود. در حقیقت، ایران در تمام ادوار تاریخی خود از اصول بدون مرکزیت یعنی استقلال نواحی مختلف و مخصوصاً نواحی سرحدی برای حفظ استقلال خود بهره‌مند شده و هر ناحیه مستقلاً از کشور اختیارات و مسئولیت‌های برای بقای خود و حفظ استقلال خود داشته است (نفیسی، ۱۳۸۷: ۹). باین‌حال، سازمان دولتی ایران در عهد پارت‌ها را نمی‌توان جدا از ساختمان اجتماعی و اقتصادی دولت مزبور مورد مطالعه قرار داد. درحالی‌که در دوره هخامنشی فرمانروایان محلی توسط دولت مرکزی انتخاب می‌شدند، شاهنشاهی اشکانی تعداد زیادی پادشاهی کوچک و بزرگ را در دل خود جای داده بود که فرمانروایی بر آنان به‌صورت موروثی دست‌به‌دست می‌شد. اگرچه شهرهایی نیز به مانند گذشته وجود داشتند، اما در مقایسه با همتایان هخامنشی خود از خودمختاری بیشتری برخوردار بودند.

با این وصف، درباره ماهیت، ساختار سیاسی و اقتصادی امپراتوری اشکانیان می‌توان گفت:
 (۱) انجمنی از اشراف، که نوعی مجلس و نوعی نهاد اجرایی که شاه را انتخاب می‌کرد وجود دارد.

(۲) دوره آغازین امپراتوری اشکانی بیانگر نوعی کشورگشایی بر مبنای سلطه و نیروی نظامی است، در عین حالی که فئودالی و مرکزگراست.

(۳) از سده دوم با چندپاره شدن، ضعف بنیادین و کاهش اقتدار دولت در برابر دشمن خارجی، قدرت اشراف افزون می‌یابد؛ لذا نظام فئودالی مشروعیت بیشتری نسبت به دولت‌سالاری برای شاه فراهم می‌کند. با تغییر مرام سیاسی نسبت به سده اول، با ادعای تبار از هخامنشی به دنبال کسب مشروعیت است.

اردشیر، بنیان‌گذار ساسانی بر این باور بود که علت تفرقه دینی زرتشتیان تعدد حکومت‌های ملوک‌الطوایفی است. حذف شاهان محلی، راه را برای وحدت و تمرکز در امور دینی و سیاسی هموار می‌ساخت. از حیث سازمان اداری هر ناحیه‌ای بسته به وضع جغرافیایی و یا مصالح نژادی و اختلاف زبان و دین ... مستقل و مسئول اداره خود بوده است. نواحی مهم حکمرانی ساسانی را نفیسی در سه دسته، دسته‌بندی می‌کند:

(۱) گروهی از ایشان عنوان شاه داشتند و این کلمه را بر سرزمینی که در آن حکمرانی داشتند، می‌افزودند؛ مانند کابل‌شاه یا زابل‌شاه. این گروه در چهل و پنج پادشاهی شمرده شده‌اند (نفیسی، ۱۳۸۷: ۱۵-۱۲).

(۲) عنوان دسته دیگر از حکمرانان ایران به کلمه خداه یا خدا منتهی می‌شد، مانند: چغان‌خداه یا سامان‌خداه که اصلاً معنی آن خداوندگار و صاحب است. این نوع حکمرانان در دوره ساسانی را شش مورد برشمرده است.

(۳) دسته دیگر از این حکمرانان، هر یک عنوان مخصوص به خود داشته‌اند، مانند: طبرستان اسپهبد، اخشید (حکمران سرزمین سمرقند و سغدیان که بعداً حکمران فراعنه در مصر شدند) این نوع حکمرانان را در بیست و سه مورد بر می‌شمارد (نفیسی، ۱۳۸۷: ۱۷-۱۵).

پورشریعتی بنابر نظر «تومانف»^۱ که بین شیوه و نظام حکومتی فئودالی و دودمانی تفکیک قائل می‌شود، شیوه سلطنت ساسانی را بیش از هر چیز «دوده‌سالاری» می‌نامد (پورشریعتی، ۱۳۹۸: ۱۱۳).

۶-۴. دینامیک‌های سازه نظم ساتراپی

وظایف یا کارویژه و مسئولیت‌های یک ساتراپ عبارت بودند از:

- (۱) حفظ قانون و برقراری نظم؛
- (۲) نظارت بر مدیریت عمومی؛
- (۳) سرپرستی بر گردآوری مالیات‌ها، خراج‌ها و همین‌طور تجهیز و تدارکات نیروی نظامی و منابع مادی برای جنگ‌ها و دفاع از سرزمین؛
- (۴) نگهداری راه‌های اصلی و مسیرهای پستی و ارتباطی؛
- (۵) حفظ و نگهداری قنات‌ها و دیگر راه‌های آبی، نگهداری تسهیلات عمومی؛
- (۶) برقراری روابط با دولت مرکزی و دیگر ساتراپ‌ها و ارتباط با ساتراپ‌های همسایه در زمینه‌های امور نظامی و سیاسی.

برای تأمین امنیت جاده‌های بزرگی که از ایران می‌گذشتند و همین‌طور نیازها، خواسته و پیشرفت ساتراپی‌ها، منطبق قدرت- امنیت در هر سه دوره بر سیستم و الگوی رفتاری بازیگران حاکم بود. اعمال شیوه اداره مقتدرانه ساتراپی‌ها در داخل و حفظ بقا و ازدیاد قدرت با متصرفات جدید دارای اهمیت شد (راوندی، ۱۳۸۳: ۴۶۶).

ستون فقرات اقتصادی امپراتوری در هر سه دوره بر پایه شبکه‌ای از حکمرانان یا ساتراپ‌ها بود، آنها متعهد بودند ثروت را از قلمرو شاهنشاهی گردآوری و به شاه انتقال دهند. موفقیت دربار، بیشتر ناشی از تمرکززدایی، سیاست رواداری و انعطاف‌پذیری بود. دربار، حمایت‌های نظامی مورد نیاز ساتراپ‌ها، فرصت‌های گسترش اقتصادی و مبادله کالا را فراهم می‌کرد و کمتر در امور اقتصادی و اجتماعی ساتراپ‌نشین‌ها دخالت می‌کرد. از همان ساختاری استفاده می‌کرد که پیش‌تر در میان آن دولت‌ها رایج بود، ضمانت امنیت و صلح، موجب افزایش فرآورده‌های تولیدی می‌شد (راوندی، ۱۳۸۳: ۴۳۲).

رشد اقتصادی چشمگیر در مجموع و انعطاف‌پذیری فزاینده در نظام اجتماعی به‌ویژه در دوره ساسانیان بود که در دو دهه نخست قرن هفتم در واقع توانست امپراتوری روم را در هم شکنند؛ سپس همه سرزمین‌های غنی آن از جمله مصر را تصرف کند (کرتیس و استوارت، ۱۳۹۲: ۱۶۳). اساس اقتدار شاه، ثروت ارضی عظیمی تحت عنوان املاک سلطنتی بود که هرکدام را استانداری اداره می‌کرد که ظاهراً حاکم استان نیز بوده است. این املاک در دو ناحیه پیرامونی بسیار استراتژیک ماورای قفقاز و سرحدات شمال شرقی متمرکز بود. این‌ها هرگز با چالشی روبه‌رو

نشندند، مگر در مواقع بحران که یک مدعی از درون خاندان ساسانی پیدا می‌شد (کرتیس و استوارت، ۱۳۹۲: ۱۶۶).

در بعد فرهنگی، گسترش صلح و رواداری در گستره وسیعی از جهان آن روز موجب فراهم شدن بستری را برای مبادلات فرهنگی شرق و غرب فراهم نمود. کورش فرمان آزادی هرکس در باورهای دینی و عقاید را پایه‌گذاری و منشور حقوق بشر را بنیان نهاد. وضعیت ایران عهد ساسانی با اعتقاد به یک ایدئولوژی مشترک و با نظامی اجتماعی یافته در نظام حکومتی‌اش قدرت نظامی و سیاسی عظیمی در اواخر دوران باستان بود. با وجود منابع و نیروی انسانی محدود، در صحنه روابط بین‌المللی در اوراسیای غربی عرض‌اندام کرد. این دستاورد را نهایتاً به کارایی حکومت آن، تعهد اشراف آن و پویایی ایدئولوژی آن می‌توان نسبت داد (کرتیس و استوارت، ۱۳۹۲: ۱۶۵).

۷-۴. الگوها و راهبردهای کنترل نظم در سیستم شاهنشاهی و منطقه‌گرایی

چندین سازوکار نهادی به وسیله دولت مرکزی به‌عنوان ابزار نظارت و کنترل در نظام ساتراپی مورد استفاده قرار می‌گرفت. این سازوکارها برای نظام اداری از جهات زیر بسیار اساسی بودند:

- (۱) حفظ کنترل مرکزی بر قلمرو امپراتوری،
- (۲) فرونشاندن هرگونه شورش، نارضایتی و استقلال‌طلبی،
- (۳) جلوگیری از سوءاستفاده ناشی از اختیار و قدرت به وسیله ساتراپ‌ها،
- (۴) جلوگیری از فساد و زوال در نظام،
- (۵) حفاظت از اقوام مختلف در دولت متحده چندملیتی پارس‌ها،
- (۶) حفظ وحدت و یکپارچگی امپراتوری.

ساتراپی هر منطقه باید ثبات داخلی را تضمین و بین شهرها و مناطق مختلف ساتراپی خود، روابط حسنه برقرار می‌کرد. حتی برای حفظ ثبات و نظم از بخشودگی‌های مالیاتی، تخفیف مجازات مجرمان استفاده می‌کرد. هرودوت از این رفتار با عنوان اقدامات آشتی‌جویانه و آرام‌سازی یاد می‌کند (سانسیسی و دیگران، ۱۳۸۸: ۳۵).

در دوره هخامنشیان، تمرکزگرایی کلید مدیریت اثربخش و کارآمد امپراتوری وسیع بود. اما عدم تمرکز نیز به دو طریق در سیستم به کار می‌رفت:

الف. خط‌مشی حکومت‌داری مداراگونه، رهبری محلی و استانی را مجاز و احترام و رعایت سنت‌های اقوام تحت سلطه؛

خط‌مشی بوروکراسی به‌عنوان دیده‌بان نظام اداری در به‌حداکثر رساندن فرصت برای انعطاف‌پذیری و کارایی.

هر دو اصل سازمانی، تمرکزگرایی و عدم تمرکز اجرای مدیریت اثربخش امپراتوری را تکمیل می‌کردند. در ساتراپ‌ها دو بخش فرعی وجود داشت:

- (۱) واحدهای اداری برای کارایی مدیریتی و اهداف اداری،
- (۲) واحدهایی بر مبنای گروه‌بندی‌های نژادی، مذهبی و قومی در انطباق با سیاست حکومت‌داری مداراجویانه.

اگرچه بخش‌های اداری می‌توانست در زمان‌های مختلف گسترش یا محدود شود ولی گروه‌بندی قومی عموماً تغییر داده نمی‌شد. این نظام دوگانه تشکیلات اداری، یکی از نوآوری‌های مهم پارس‌ها در شیوه حکومت‌داری آنان بود. بوروکراسی بعد از پادشاه و ارتش، قدرتمندترین نهاد امپراتوری پارس‌ها بود. بوروکراسی در کنار ارتش، کارآمدترین و اثربخش‌ترین ابزار سازمانی حکومت‌داری و مدیریت بود.

پس از دوره هخامنشیان، به‌نظر می‌رسد که یکی از عوامل اصلی حفظ و تداوم امپراتوری اشکانی، وجود دو مجلسی بوده است که دارای قدرت اجرایی بالایی بوده‌اند. وگرنه، با وجود اختیار زیاد و حالت ملوک‌الطوایفی ساتراپ‌ها، اشکانیان نمی‌توانستند نزدیک به ۵ قرن فرمانروایی کنند. دیگر اراضی کشور که بین ساتراپ نشین‌ها تقسیم می‌شد (دیاکونوف، ۱۳۹۱: ۷۱)، وجود دو شورای مغان و کاهنان تا حد زیادی اختیارات شاه و امپراتور را محدود می‌ساخت.

شورای خانواده‌های بزرگ اشکانی، مرکب از نماینده‌های خاندان ارشک (اشکانیان) بود. هفت خاندان بزرگ اشکانی از جمله سورت، قارن و اسپهبد (اسپهبد) نقش مهمی در اداره امپراتوری داشتند. این سنت را ظاهراً پارت‌ها از هخامنشیان به ارث برده بودند؛ زیرا که در دولت ایشان نیز هفت خاندان بزرگان میان اقران برگزیده شمرده می‌شدند. پارتیان ده طایفه بودند که شش طایفه آن‌ها یکجانشین شهری و روستایی و چهارتای آن‌ها چادرنشین بوده‌اند (مهرآبادی، ۱۳۹۴: ۳۷۳).

با این وصف، مجلس مهستان را می‌توان نخستین مجلسی دانست که قادر به برکنار کردن شخص اول حکومت یعنی پادشاه بود. شواهد تاریخی، بیانگر نمونه‌های از برکناری پادشاهان اشکانی از طریق مجلس مهستان است (مهرآبادی، ۱۳۹۴: ۶۹۸؛ و خدادادیان، ۱۳۸۶: ۱۳۰۳).

از منابع متعدد می‌توان دریافت رابطه میان ساتراپ‌ها و مرکزیت پارتیان ضعیف بوده است و بعضی ساتراپ‌ها، به اسم پادشاه خود سکه ضرب می‌کردند. البته نباید این را به‌معنای جدایی

ساتراپ‌ها تصور کرد (عبداللهی، ۱۳۸۹: ۱۵). به همین خاطر است که برخی، حکومت پارتیان را نظام ملوک‌الطوایفی برشمرده‌اند. منابع تاریخی نشان می‌دهند مناطق تحت نظر حکومت مرکزی به شیوه‌ای مشابه با امپراتوری سلوکیان ساماندهی شده بود.

«کریستین سن» تاکید دارد برآمدن ساسانیان صرفاً رخدادی سیاسی نبود، بلکه روح نوینی در شاهنشاهی ایران بود که دو خصیصه داشت:

- (۱) مرکزمداری در قدرت و دستگاه دینی،
 - (۲) پراکنده‌شدن تدریجی قلمرو اشراف پارتی (پورشریعتی، ۱۳۹۸: ۱۰۴).
- ساسانیان در تکمیل و تقویت مرکز واحد سیاسی، دو اقدام انجام دادند:

اول. تقسیم مردم به طبقات مختلف

در این مرحله، تعیین حداقل معیشت و امکانات برای آن‌ها مردم انجام می‌شد (کریستین سن، ۱۳۶۷: ۱۱۸؛ نفیسی، ۱۳۸۷: ۱۱). دسته‌بندی‌های مختلفی برای این اقدام به شرح زیر وجود دارد.

الف. کریستین سن طبقات اجتماعی دوره ساسانی را چهار طبقه شامل می‌داند:

- (۱) آسروان (روحانیان)؛
- (۲) جنگیان (ارتیشتاران)؛
- (۳) دبیران و استراپوشان (روستائیان)،
- (۴) شهریان یا هتخششان (صنعت‌گران) (کریستین سن، ۱۳۶۷: ۱۲۰).

ب. «سعید نفیسی» این طبقات را از نظر نجابت و اصالت به این ترتیب می‌داند:

- (۱) شهرداران که شهرهای مهم سپرده به آن‌ها بود؛
- (۲) واس‌پوهران یا ویس‌پوهران یعنی پسران خاندان آریایی قدیم؛
- (۳) وزرگان؛
- (۴) آزادگان و دهقانان (نفیسی، ۱۳۸۷: ۱۱).

پ. فردوسی در شاهنامه این طبقات را در چهار دسته بر می‌شمارد:

- (۱) کاتوزیان (روحانیان)؛
- (۲) نیساریان (ارتیشتاران)؛
- (۳) نسودی (واستراپوشان)،
- (۴) اهتوخشی (پیشه‌وران).

شهرداران همان طبقه‌ای هستند که در زمان هخامنشیان بالاترین طبقه کشور به‌شمار می‌رفتند و فرمانروایی نواحی وسیع سپرده به ایشان بود. به همین جهت، به گروه «شتره‌پت» می‌گفتند و این کلمه را یونانیان «ساتراپ» تلفظ می‌کردند (نفیسی، ۱۳۸۷: ۴۰).

دوم. احیای سپاه جاویدان مانند هخامنشیان

تا زمان خسرو اول (انوشیروان) فرمانده کل سپاه ایران به نام ایران سپاهد نامیده می‌شد. از این زمان، در امتداد تقسیمات چهارگانه کشوری، کشور به چهار بخش نظامی تقسیم شد و برای هر یک سپاهید در نظر گرفته شد. ایران سپاهید در مورد جنگ، صلح و مذاکرات سیاسی اختیارات زیادی داشت (کریستین سن، ۱۳۶۷: ۱۲۰).

شهرهای ساسانی همچون همتایان رومی خود، معمولاً برج و بارو داشتند. معدودی از شهرها که بر راه‌های استراتژیک مشرف بوده‌اند که از مرز به داخل کشور می‌رسید، همواره استحکامات دفاعی پیشرفته و سربازخانه‌های بزرگی داشتند تا مانع از رخنه دشمن به داخل خاک ساسانی شوند (کرتیس و استوارت، ۱۳۹۲: ۱۵۹).

۸-۴. فروپاشی نظم ساتراپی

زوال و فروپاشی سیستم، ناشی از دو عامل فشار بیرونی و درونی سیستم بود. در دوره هخامنشیان، در بعد بیرونی، حمله اسکندر و تسخیر ایران و در بعد داخلی سیستم، یکی از مهم‌ترین دلایل سقوط امپراتوری، عدم موفقیت در ایجاد یک هویت ملی بود. به سبب تعداد کم ایرانی‌ها در قلمرو امپراتوری آن‌ها دریافتند که تنها با مدارا می‌توانند این قلمرو گسترده را اداره نمایند. شیوه حکمرانی هخامنشیان به‌گونه‌ای بود که نمی‌خواستند یا نمی‌توانستند همه اقوام با فرهنگ‌ها و باورهای مختلف را تحت یک مرکزیت ادغام کنند؛ اگرچه این امپراتوری دارای یک قدرت مرکزی برای حکمرانی بود، با این وجود منطقه‌های تحت کنترل این پادشاهی، در عین حالی که جزئی از قلمرو و زیر سلطه امپراتوری بودند، کمتر به‌طور مستقیم تحت تأثیر برنامه‌های دربار در درازمدت قرار می‌گرفتند. این نوع رواداری که به «حکومت‌داری خردمندانه» تعبیر می‌شد، با نابسامانی‌های اجتماعی و اقتصادی داخلی و فشارهای خارجی از هم پاشید. شاهنشاهی پارت، بر اثر جریانات پر پیچ‌وخم داخلی که نتیجه تغییر ساختمان اجتماعی آن کشور بود، از پای درآمد؛ نه در زیر ضربات دشمنی که خود ناتوان شده بود (روم). اگرچه جنگ‌های پایان‌ناپذیر وضع پارت را دشوار ساخته بود، ولی این عامل اصلی سقوط شاهنشاهی پارت نبود. به تعبیر دیاکونوف؛

«ورود یونانیان به سرزمین‌های مشرق و از آن پس تأسیس دولت‌های هلنی (دولت‌هایی که فرهنگ و تمدن یونانی داشتند)، رونق مبادلات بازرگانی میان شرق و غرب...، شرایط و موجبات بسیار مساعدی برای نزدیکی و نفوذ متقابل فرهنگ یونانی و فرهنگ اقوام شرقی، به وجود آورد. تقابل دو تمدن شرقی و یونانی در زمینه مؤسسات سیاسی و زندگی اجتماعی و تولیدات و به‌خصوص تولیدات صنعتی نیز بارور گردید» (دیاکونوف، ۱۳۹۱: ۱۲۹-۱۲۷).

نظام ساسانی با وجود انسجام و موفقیت‌های بیشتر، دارای مشکلاتی در امر حکومت‌داری بود که نهایتاً این مشکلات به همراه فشارها و تهاجم خارجی به سقوط این پادشاهی منجر گردید. سال‌ها جنگ و خون‌ریزی، ایرانی‌ها و بیزانسی‌ها را ضعیف و فرسوده کرد. ساسانیان بر اثر فروپاشی اقتصادی، مالیات ستانی سنگین از مردم، آشوب دینی، طبقه‌بندی اجتماعی سخت‌گیرانه، قدرت‌گیری فزاینده زمین‌داران ایالتی و سرنگونی پی‌درپی شاهان نیز حتی ضعیف‌تر از پیش شدند. در بهار سال ۶۳۲م. نخستین قبیله‌های مهاجم عرب، که باهم متحد شده بودند، به قلمروهای ساسانی رسیدند. اختلافات داخلی؛ دربار ساسانی درحالی‌که دیگر ساختار نظامی و توان اقتصادی نداشت، در برابر مهاجمین عاجز و درمانده بود. در طی یک دوره چهارساله و جلوس پنج پادشاه پیاپی و معزول و یا به قتل رسیدن این پادشاهان در مدتی کوتاه، سقوط را فراهم کرد و بیشتر قلمروهای آن ضمیمه خلافت اسلامی شد.

جدول شماره ۱. نظم امنیتی منطقه ایران در دوران باستان

ردیف	دوره	سیستم نظم	منطق حاکم	کنش متقابل و کنترل	فروپاشی
۱	هخامنشیان	نظم ساتراپی متمرکز	قدرت	رواداری، تمرکزگرایی و عدم تمرکز	هجوم خارجی
۲	سلوکیان (گسست ۸۰ ساله)				
۳	اشکانیان	نظم ساتراپی نیمه‌مستقل	قانون - قدرت	نظام دو مجلسی عدم تمرکز، اداره ملوک الطوائفی	نابسامانی و قیام داخلی پارسیان
۴	ساسانیان	سلطه	امنیت - قدرت	بازرسی، نظام اجتماعی و ارتش	آشوب درونی و هجوم خارجی

۹-۴. منطقه‌گرایی ایران باستان و رهنمودهایی برای نظم نوین

امروزه، منطقه‌گرایی در کانون راهبردهای بنیادین کشورها و از جمله ج.ا.ایران در سیاست بین‌الملل قرار دارد. بر این اساس می‌توان از مدل‌های نظری بومی صحبت به میان آورد. ایران با سابقه طولانی در سیاست بین‌الملل نیز نیازهای گوناگونی در این عرصه به‌ویژه منطقه‌گرایی دارد که تلاش‌های گذشته آن، گامی اساسی در شکل‌دادن به هسته و کانون نظریه‌پردازی در حوزه منطقه‌گرایی محسوب می‌شود که می‌تواند مرزهای دانش روابط بین‌الملل را جابجا کرده و مرزهای گسترده‌تری را برای آن تعریف کند.

از ویژگی‌های اصلی سیستم شبکه‌ای شده، وجود خوشه‌های گوناگون نظمی در قالب نظم‌های منطقه‌ای است، و بلوکی شدن و پیوند میان آن‌ها از ویژگی اصلی چنین نظمی دانست. با فرض نمودن منطقه به‌عنوان یک سیستم، و استقرار آن در الگوی نظم چند سطحی می‌توان به ترسیم دقیق‌تر سیستم و اجزای آن پرداخت. این اجزا عبارت‌اند از:

- (۱) عوامل ایجادکننده منطقه،
- (۲) ساخت و مدل فیزیکی منطقه،
- (۳) ساختار و فرایندهای حاکم بر منطقه،
- (۴) سطح و میزان انسجام درون و برون سیستمی،
- (۵) الگوی رفتاری واحدها،
- (۶) سیستم مدیریت نظم (قاسمی، ۱۳۹۰: ۱۰۷).

عوامل ایجادکننده ایران باستان به‌عنوان یک منطقه، با توجه به معماهای امنیتی حوزه جغرافیایی ایران باستان، بر اساس نگرش ژئوپلیتیک بر پایه دو متغیر کلیدی شکل می‌گیرد: «چرخه جهانی قدرت و رقابت بین قدرت‌های بزرگ و تأثیر جغرافیا بر جایگاه قدرت‌های بزرگ» (قاسمی، ۱۳۹۰: ۱۰۷).

ایران در چرخه جهانی قدرت در تعامل با دیگر رقیبان چند حوزه جغرافیایی را به منطقه تبدیل کرده است. مرزبندی‌های این سیستم در دوره هخامنشی با یونان، و در دوره اشکانی و ساسانی با روم به وجود می‌آید.

از منظر اقتصاد جهانی آن روز، منطقه با توجه به نقش ارتباطی با چین در شرق و روم در غرب و همین‌طور نقش بین‌النهرین در چرخه اقتصاد امپراتوری و کارکرد آنها به وجود می‌آید. به سبب ارتباط کارکردی سیستم امپراتوری، به تحولات درونی آن حساسیت نشان می‌دهد و اعمال و کنترل

امپراتوری بر ساختار و فرایندهای حوزه‌های منطقه یا ساتراپ‌ها و پیرامون آنها وابسته به سیاست‌های امپراتوری بوده است.

از دیدگاه ارتباطی، منطقه در گستره جغرافیایی بر اساس سطح و میزان ارتباط بین ساتراپ‌ها از نظر شدت و گستره‌های جغرافیایی، دارای ویژگی‌های زیر بوده است: با حذف اصل آنارشی، سیستم ساماندهی رسمی و اقتدار عالیه داخلی جایگزین آن شده است. اما با کاهش اقتدار داخلی، تعارضات داخلی شدت پیدا می‌کند. بر اساس نگرش هژمون مبتنی بر همکاری، هژمون در گستره امپراتوری سبب شده است که ساتراپ‌ها برای کسب امتیاز در گستره خود، منافع و امنیت در تبدیل گستره سرزمینی به یک منطقه کمک می‌کنند. بر این اساس، تحمیل نظم بر ساتراپ‌های امپراتوری از سوی امپراتور در برخی مواقع ویژگی سرکوب‌گرایانه داشته است.

ساخت فیزیکی منطقه در نظام امپراتوری (ساتراپی) از یک جهت دارای دو بخش است؛ یکی مرکز و دیگری پیرامون (سایر قدرت‌ها). نحوه کنار هم قرار گرفتن این دو بخش پدیدارکننده معماهای خاصی است. ساخت فیزیکی منطقه در نظام ساتراپی چندلایه و چندپیکری است:

لایه اول) از یک طرف، لایه مرکزی قدرت قرار دارد که تشکیل شده از هفت خاندان است. این لایه در هر سه امپراتوری تداوم داشته است.

لایه دوم) از طرف دیگر، ساتراپ‌ها و ساتراپ‌نشین‌ها هستند که هر یک به‌نوبه خود یک کشور یا یک پادشاهی را تشکیل می‌دادند.

لایه سوم) لایه شهرها است؛ اهمیت برخی از این شهرها مانند نصیبین بر ساتراپ‌ها سایه می‌اندازند.

لایه چهارم) دربرگیرنده چند شهر یا ساتراپ بوده است. در دوره اشکانیان تحت عنوان بی‌تیاخیش، و در دوره ساسانیان، پاژوکس اداره می‌گردید.

در بین ساختار نظام ساتراپی و فرایندهای سیستم امپراتوری در نظم و امنیت، ارتباط مستقیمی وجود دارد. هرچند در نحوه این ارتباط، روش و شیوه یکسانی در نظام‌های سه‌گانه امپراتوری وجود نداشته است. اما دو نکته کلیدی قابل دستیابی است: ارتباط بین امپراتوری‌ها و فرصت تعامل بین ساتراپ‌ها تعیین‌کننده بود، امپراتوری برای افزایش قدرت و اقتدار خود، نیازمند تعداد بیشتر ساتراپی و گسترش قلمرو بود؛ چراکه یکی از بزرگ‌ترین تهدیدات سیستمی، کمبود قلمرو و گستره سرزمینی و ساتراپ‌های جایگزین بوده است. افزایش قلمرو و ساتراپ‌ها، فرصت کمبودها را فراهم ساخته و امکان تثبیت تعاملات را افزایش می‌دهد؛ از طرفی زمینه بی‌نظمی در قلمرو

امپراتوری را فراهم می‌کند. دوران باستان ایران در هر سه نظام امپراتوری با کاهش قطب‌های قدرت در سطح جهانی به دو قطب قدرت مواجه بوده است و مدیریت نظم سیستم نیز کارآمدتر و آسان‌تر بوده است. تنها در پایان دوره ساسانی که قطب‌های قدرت جهانی به حالت سه‌قطبی سوق پیدا می‌کند، تلاش نظام امپراتوری برای کنترل نظم بی‌اثر می‌ماند. نظام سلسله مراتبی ساتراپی با نظریه ثبات هژمونیک که تأکید زیادی بر سلسله مراتبی بودن سیستم داشت، قرابت زیادی دارد.

سه متغیر قدرت، منافع و رضایت به‌عنوان متغیرهای تحلیلی نظام ساتراپی می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. با به هم خوردن رابطه و تناسب بین این سه متغیر، سیستم با بحران و بی‌نظمی‌های متعدد مواجه شده است که در مواردی نظم با حالت سرکوب‌گرایانه بازتعریف شده یا سیستم تغییر کرده است.

سطح و میزان انسجام درون از سطح تعارضات کاسته و بر بهبود محیط امنیتی سیستم و ساتراپ‌ها می‌افزاید و انسجام نظام امپراتوری به‌عنوان منطقه با سایر قدرت‌ها بر محیط امنیتی اثرگذار بود. هرگاه سطح انسجام درون منطقه (نظام ساتراپی) در سطح پایینی قرار گرفته است، با توجه به پراکندگی‌های قومی، فرهنگی و گستره جغرافیایی با محیط پیرامون (سایر امپراتوری‌ها) به تشدید معماهای امنیتی منجر شده است.

از حیث الگوی رفتاری، هر ساتراپی به نسبت سهم تعیین‌شده از دستاوردهای بازی بهره‌مند شده و عقلانی رفتار کردن یا تمکین آن‌ها منجر به در پیش گرفتن استراتژی با بالاترین دستاورد برای نظام ساتراپی و هرکدام را در پی داشت. تعارض اساسی بین ساتراپ‌ها وجود نداشت. الگوهای رفتاری سیستم امپراتوری با سایر قدرت‌ها دارای منافع کاملاً تعارضی بوده است. هر بازیگر، دقیقاً منفعی را به دست می‌آورد که دیگری از دست خواهد داد، این نوع بازی غالباً در چهارچوب یک جنگ تمام‌عیار رخ نموده است.

تنها کارگزار صلح و جنگ در نظام‌های ساتراپی، امپراتور بوده است. ابزارهای صلح و امنیت نیز خشونت‌های مسلحانه، هژمون بوده است. با توجه موارد زیر، سازه تعارض، الگوها و سازه‌های امنیتی متمایزی وجود دارد:

(۱) چندپارگی نظام ساتراپی و پایین بودن سطح همگرایی،

(۲) تلاش برای قدرت - امنیت،

(۳) فرعی بودن سایر کارگزاران در برابر امپراتور.

سطح مدیریت نظم ساتراپی از جمله متغیرهایی هستند که موجب کاهش یا تشدید معماهای امنیتی می‌شوند. این واحدها (سیستم ساتراپی) اگرچه برای تأمین امنیت، کنترل هرج و مرج و بی‌ثباتی به وجود می‌آیند، ولی در چرخه امنیت نیز برای ایجاد یا تشدید معماهای امنیتی مؤثر هستند. وجه متمایز مدیریت نظم منطقه‌ای در نظام ساتراپی اشکانیان و نظام هژمون ساسانیان و ثبات و پایداری آن‌ها به خوبی بیانگر تأثیر سیستم مدیریت نظم است.

۱۰-۴. مفهوم‌سازی محیط امنیتی منطقه و نوآوری ایرانی در منطقه‌گرایی

در مجموع، مفهوم‌سازی نظری محیط امنیتی منطقه، مبتنی بر روش‌های نوآورانه ایران باستان، برای پاسخ به معمای نظم در سیستم چند بدنه شاهنشاهی، و ارائه نظم ساتراپی و به‌عنوان منطقه‌گرایی ایران باستان در چهارچوب سه دسته از متغیرها قابل تبیین است که پایه‌ای برای درک امنیت است:

(۱) متغیرهای ایجاد کننده قدرت-امنیت؛

(۲) متغیرهای ایجاد کننده تهدیدات،

(۳) متغیرهای درک تهدیدات.

بر این اساس، توازن قدرت مورد نظر برخی واقع‌گرایان و توازن تهدید مورد نظر «والت»^۱ در ارزیابی امنیتی تبیین بهتری را از نظم امنیتی منطقه باستان ارائه می‌دهد (والت، ۱۹۸۷). با این حال، شواهد در هر سه نظام باستانی بیانگر آن است که در ارتباط با محیط امنیتی و معماهای آن در نظام‌های ساتراپی هرگاه توان تهاجمی سیستم نسبت به دفاع در منطقه برتری داشته است، ارزیابی محیط امنیتی کارآمدتر بوده است. به علاوه، به دلیل شکل‌گیری مفروضات تجربی، اصول و مفاهیم نظام ساتراپی، منطقه چند پیکری و نظام شبکه‌ای، فرصتی برای چنین انطباق‌سازی را فراهم می‌کند؛ چراکه رهیافت شبکه‌ای و چند پیکری مجموعه‌ای از روابط و پیوستگی‌های پایدار را همانند آنچه در نظام چندلایه و چند پیکری ساتراپی ایران باستان مشاهده شد، در زمره عواملی می‌داند که جهان بر اساس آن شکل گرفته است. نظام چند پیکری ساتراپی دارای ویژگی‌های زیر است:

(۱) شرح منظم سیستم روابط متقابل و روابط میان واحدها (ساتراپ‌ها) را امکان‌پذیر می‌سازد،

(۲) نحوه و نقشه توزیع ارتباط درون سیستم و رابطه ساتراپ‌ها از یک طرف با شهرها و از

طرف دیگر با پادوکس و مرکزیت، سبب شکل‌گیری مرزبندی‌های سیستم با سایر

سیستم‌ها و درون آن است،

(۳) محور شکل‌گیری این شبکه، وجود جریان ارتباطی قدرت‌محور بین ساتراپ‌های مختلف و قدرت‌های رقیب است،

(۴) قدرت محتوای ارتباطات و کانال‌های ارتباطی را شکل می‌دهد،

(۵) شبکه ساتراپی مبتنی بر هژمون بر پایه دو محور اساسی زیر شکل می‌گیرد:

- اهمیت گستره جغرافیایی متمایز سیستم در جریان ارتباطات قدرت با کانون هژمون،
- بهره‌گیری از جریان ارتباطی قدرت جهت تسهیل کنترل و مدیریت سیستم.

۵. نتیجه‌گیری و پیشنهاد

۵-۱. نتیجه‌گیری

تحلیل و بررسی تاریخ ایران بر اساس سلسله‌ها و به‌صورت مقاطع تاریخی جداگانه (هخامنشی، سلوکی، اشکانی و ساسانی) در ارتباط با سازه‌های نظم منطقه‌ای و الگوهای رفتاری بازیگران موجب می‌شود برخی واقعیت‌های مهم تاریخ باستان و حتی پس‌باستان نادیده گرفته شود. این پژوهش، بیانگر استمرار سیر تاریخ ایران و نه گسست و تقطیع آن بر مبنای سلسله‌ها است. منطقه جغرافیایی و فرهنگی ایران باستان به گستره و مرزهای آن از نیل تا جیحون را دربر می‌گیرد، با گوناگونی اقلیم، تنوع جمعیتی و فرهنگی، مجال چندانی برای ایجاد نظامی مرکزمدار و تمرکزگرا به‌معنای واقعی کلمه را به فرمانروایان ایرانی نداده و نمی‌دهد؛ بلکه هر نوع موفقیت در شکل‌گیری منطقه و تداوم آن در تاریخ ایران ناشی از همزیستی گروه‌ها، اقوام و نیروهای مختلف در کنار یکدیگر بوده است که تداوم تنوع فرهنگی و قومی عصر حاضر نیز از یادگارهای آن است. از این‌رو، با وجود اینکه حوزه مطالعات منطقه‌ای، تنوعی از نظریه‌ها را در درون خود دارد، برخی نظریه‌ها مکانیزم‌های شکل‌گیری منطقه را مبتنی بر علل و فرایندهای درون منطقه‌ای مطرح می‌کنند و برخی نظریه‌های دیگر مانند نظریه‌های ژئواکونومیک، ژئوپلیتیکی و ژئوکالچری عوامل خارجی و چرخه جهانی قدرت را در شکل‌گیری منطقه مهم تلقی می‌کنند.

در این بررسی، ساخت منطقه و اجزای تشکیل‌دهنده آن را می‌توان در چهارچوب مدل‌های نظری بومی معطوف به حل مسائل و مشکلات ویژه کشور و منطقه ایران تعریف کرد. تلاش‌های گذشته می‌تواند گامی اساسی در شکل‌دادن به هسته و کانون نظریه‌پردازی در حوزه منطقه‌گرایی ایران محسوب شود و مرزهای گسترده‌تری را برای دانش روابط بین‌الملل ترسیم نماید. در حال

حاضر، با توجه به پیچیده و آشوبی بودن سیستم بین‌المللی و الزامات این سیستم (یعنی شبکه‌ای و خوشه‌ای بودن در قالب نظم‌های منطقه‌ای و بلوکی شدن و پیوند میان آن‌ها)، ایران از راه منطقه یا بلوک خود می‌تواند با نظم بین‌المللی و بلوک‌های منطقه‌ای پیوند یافته و در نظم جهانی مشارکت نماید. از این رو که نظم نوین را باید نظم منطقه‌ای شده دانست؛ به این مفهوم که برآمده از کارکرد و پیوند میان مناطق است. تجربه تاریخی ایران در نظم شبکه‌ای و چندپیکری خود در گستره جغرافیایی و فرهنگی جیحون تا نیل، روش‌های نوآورانه ایران باستان برای پاسخ به معمای نظم در سیستم چند بدنه شاهنشاهی و ارائه نظم ساتراپی و به‌عنوان منطقه‌گرایی، ایران باستان الگوی مناسبی را برای منطقه‌گرایی ایران ارائه می‌دهد.

۲-۵. پیشنهاد

هرچند این پژوهش تا حد امکان، الگوی رفتاری و دینامیک‌های سازه نظم را مورد بررسی قرار داده است؛ اما مطالعات مربوط به این حوزه را از حیث نظری، وافی و کافی برای مقصود نمی‌دانند... از این رو، پیشنهاد می‌شود الگوهای رفتاری بازیگران و دینامیک‌های سازه نظم مورد مطالعه و پژوهش بیشتر قرار گیرد. از نظر کاربردی و عملی، تجربیات ایران باستان با توجه به پیوند حوادث در منطقه‌گرایی نوین ایران مورد توجه قرار گیرد.

منابع

الف- فارسی

- ایمان‌پور، محمدتقی (۱۳۸۸). «بررسی جایگاه سیاسی ساتراپ‌های هخامنشی در دوره داریوش بزرگ با تکیه بر کتیبه‌ها»، فصلنامه تاریخ ایران، ۳ (۶۱)، ۲۳-۵۸.
- باقری، مه‌ری (۱۳۷۸). کارنامه اردشیر بابکان. تهران: نشر قطره.
- بیانی، شیرین (۱۳۹۶). تاریخ ایران باستان: از ورود آریایی‌ها به ایران تا پایان هخامنشیان. تهران: سمت.
- پورشریعتی، پروانه (۱۳۹۸). افول و سقوط شاهنشاهی ساسانی (اتحادیه ساسانی پارتی و فتح ایران توسط اعراب). ترجمه آوا واحدی نوایی، تهران: نشر نی.
- تفضلی، احمد (۱۳۸۷). جامعه ساسانی. ترجمه قدرت دیزجی. تهران: انتشارات مرکز دانشگاهی.
- خدادادیان، اردشیر (۱۳۸۶). تاریخ ایران باستان. تهران: سخن.
- دریایی، تورج (۱۳۸۵). سقوط ساسانیان. ترجمه منصوره اتحاد و فرحناز امیرخانی. تهران: تاریخ ایران.
- دریایی، تورج (۱۳۸۸). شهرستان‌های ایران شهر. ترجمه شهرام جلیلیان. تهران: توس.
- دوئرتی، جیمز، و فالتزگراف، رابرت. (۱۳۷۶). نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل. ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی. تهران: قومس.
- دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ (۱۳۹۱). اشکانیان. ترجمه کریم کشاورز. تهران: وانیا.
- راوندی، مرتضی (۱۳۸۳). تاریخ اجتماعی ایران (تاریخ کهن‌ترین ملل باستانی از آغاز تاریخ تا اسلام). جلد اول، تهران: نشر نگاه.
- رضایی، عبدالعظیم (۱۳۸۱). تاریخ تمدن و فرهنگ ایران. تهران: نشر در.
- سامی، علی (۱۳۸۹). تمدن ساسانی. تهران: انتشارات سمت.
- سانسسی، هلن، و دیگران. (۱۳۹۳). «تاریخ هخامنشی». (مرتضی ثاقب‌فر، مترجم) تهران: توس.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۸). «جنوب آسیای غربی به‌عنوان یک منطقه؟ تحلیل قابلیت اطلاق منطقه به آسیای جنوب غربی»، فصلنامه ژئوپلیتیک، ۵ (۱۵)، ۱۱۶-۱۳۷.

- شاپور شهبازی، علیرضا (۱۳۹۶). *راهنمای مستند تخت جمشید*. تهران: سفیران.
- شیپمان، کلاوس (۱۳۸۴). *مبانی تاریخ پارتیان*. ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: فرزانه.
- عبداللهی، رضا (۱۳۸۹). *تاریخ تاریخ در ایران (گاه‌شماری‌های ایرانی)*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- غلامی، جهانپور و دیگران (۱۳۹۲). «نگرشی بر جغرافیای اداری ایلات پارس در دوره ساسانی». *پژوهش‌نامه انجمن ایرانی تاریخ*، ۴ (۱۵)، ۸۷-۱۰۷.
- فرای، ریچارد نلسون. (۱۳۹۳). *میراث باستانی ایران*. ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۵). *شاهنامه*. تصحیح و توضیح کاظم برگ‌نیسی، تهران: فکر روز.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۰). *نظریه‌های روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای*. تهران: نشر میزان.
- کرتیس، وستا سرخوش؛ استوارت، سارا (۱۳۹۲). *ساسانیان*. ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: نشر مرکز.
- کریستین سن، آرتور امانوئل (۱۳۶۷). *وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانی*. ترجمه مجتبی مینویی، تهران: نشر اساطیر.
- گرشویچ، ایلیا (۱۳۸۵). *تاریخ ایران دوره هخامنشیان*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: نشر جامی.
- گریشمن، رومن (۱۳۷۲). *ایران از آغاز تا اسلام*. ترجمه محمد معین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- لوکوتین، ولادیمیر گریگوریچ (۱۳۶۵). *تمدن ایران ساسانی، ایران در سده‌های سوم تا پنجم میلادی*. ترجمه رضا عنایت‌اله، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مهرآبادی، میترا (۱۳۹۴). *تاریخ کامل ایران باستان (از پیش از تاریخ تا پایان سلسله ساسانی)*. تهران: نشر دنیای کتاب.
- نفیسی، سعید (۱۳۸۷). *تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان*. تهران: نشر پارسه.
- ولسکی، یوزف (۱۳۹۳). *شاهنشاهی اشکانی*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: نشر قومس.

- ویسهوفر، یوزف (۱۳۹۳). *ایران باستان: از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: نشر ققنوس.

ب- انگلیسی

- Walt, Stephen M. (1987). *“Origins of Alliances Ithaca”*. Cornell University Press, Chapters 1, 2, 5.